

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

قبل از شروع در بحث رحلت جد جناب آقاي عصیری را تسلیت عرض می‌کنیم خدمت
ایشان و برای آن مرحوم طلب مغفرت و درجات رفیع از خدای متعال مسئلت داریم.
ثواب یک صلوات و یک سوره‌ی مبارکه‌ی حمد را اهداء می‌کنیم به آن مرحوم.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

يَسْمُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (1)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2)

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (3)

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (4)

إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ تَسْتَعِينُ (5)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (6)

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ (7)

بحث در فرمایش محقق نائینی قدس سره بود که حاصل کلام ایشان این بود که اراده‌ی
مکره که تعلّق می‌گیرد به بیع این دو متاعی که مکره گفته بود احدهما را بفروش، این
اراده از اکراه مکره و ایعاد مکره ناشی نشده است. چون متعلّق آن، آن نیست که او
گفته بود. او یکی از این‌ها را گفته بود، این مجموع این‌ها را دارد با هم می‌فروشد. پس
چون متعلّق این اراده غیر از آن هست که مکره گفته بود. پس ناشی از اکراه مکره
نیست و به نفس همین اراده‌ای که ناشی نشده است از اکراه مکره، هر دو بیع محقق
می‌شود. و این بیع‌ها دیگر هر کدام اراده‌ی جداگانه ندارند. به نفس همان اراده دارد
محقق می‌شود. و چون مفروض این است که آن اراده که با نفس او دارد هر دو بیع‌ها
انجام می‌شود اراده‌ی اکراهیه نیست پس نتیجه می‌گیریم که نه بیع آن متاع و نه بیع این
متاع، هیچ‌کدام به اراده‌ی اکراهی محقق نشده است پس بنابراین هر دو باید درست باشد.
این حاصل کلام بود. حالا با خصوصیات و ریزه‌کاری‌هایی که دیروز نقل کردیم.

خب دو جور مناقشه عرض شد، دو تا مناقشهی نقضی بود و یکی مناقشهی حلّی بود که در کلام آن بزرگوار استدلالی برای این بیان نشده بود که این‌جا به نفس آن اراده‌ی متعلّق به مجموع، هر کدام فروخته می‌شود و ما گفتم لقائلِ آن یقول که او اراده‌ی مجموع را می‌کند و چون می‌بیند فروش مجموع لایتحقق الا بفروش کلّ واحد منهما، فلذا يتولّد از آن اراده، اراده‌ی به فروش آن و فروش آن. نظیر مقدمات است یک ذی‌المقدمه‌ای وقتی اراده کرد مقدمه را انجام بدهد، چون می‌بیند تحقق این ذی‌المقدمه توقف دارد بر فلان مقدمه، بر فلان مقدمه، بر فلان مقدمه، قهراً اراده‌های متعددی نشأت می‌گیرد از آن، به مقدمات. و این که بگوییم نه به نفس آن اراده است، این استدلالی برای آن بیان نکرده‌اند، بلکه ممکن است گفته بشود که آن‌چه که تُدرکُ بوجداننا در این موارد، این است که نه ما با اراده‌ی واحده این کار را نمی‌کنیم بلکه از آن اراده ترشح می‌کند اراده‌های دیگر نسبت به این‌ها و اراده‌های جدید پیدا می‌شود.

مناقشهی دیگری که باز در مقام هست و ممکن است گفته بشود این است که خب همین مسئله هم که گفته می‌شود این اراده‌ی بیع این دو تا، این نشأت نگرفته است از اکراه مکره، چون اکراه مکره خورده به بیع احدهما، این اراده کرده بیعهما را و این بیعهما غیر بیع احدهما هست. پس چون متعلّق فرق می‌کند معلوم می‌شود که...

این هم محل تأمل است محل اشکال است. و آن این است که این‌جا دو تا مطلب باعث شده و داعی شده بر این‌که اراده کند بیعهما را. هم اکراه مکره، و هم آن جهت دیگری که باعث شده ضمّ بکند دیگری را هم ولو به بیع واحد. به قول مرحوم محقق اصفهانی قدس سره، ایشان می‌فرمایند در جایی که مکره گفته است یکی از این دو تا را بفروش و شخص می‌آید هر دو را با هم می‌فروشد، این‌جا در حقیقت این مکره اصل اصلاً فروش را کراهت دارد و زور می‌بیند. اصل این‌که باید بفروشد.

دو: انفراد در بیع را هم نمی‌پسندد و مکروه دارد حالا به هر وجهی. این‌جا وقتی می‌آید... پس بنابراین بیع یکی از این‌ها از دو حیث مکروه است برای او، یکی از این حیث که نمی‌خواهد بفروشد، اصلاً نمی‌خواهد بفروشد. دو: از جهت این‌که منفرداً. فلذا اگر این شخص می‌آید اراده می‌کند که آن دیگری را هم بفروشد، برای تخفیف در آن چیزی است که نمی‌پسندد. چون اگر یکی را بفروشد، دو تا ناپسند این‌جا محقق شده، یکی اصل فروش است و یکی انفراد است. می‌گوید خب حالا از دست ما نمی‌آید که اصل فروش را زیر آن بزنیم. اما انفرادش را که می‌توانیم خب دو تا را با هم می‌فروشیم.

پس اراده‌ی فروش هر دو اگر هم ما بگوییم این اراده‌ای که اراده می‌کند هر دو را بفروشد، منشأ آن در حقیقت یکی اکراه آن هست، یکی این‌که ایجاد التخفیف لما یکرهه. و ما نمی‌توانیم در این‌جا انکار بکنیم تأثیر اکراه مکره را در این بیع. چون بالضرورة اگر اکراه او نبود، این اصلاً دنبال فروش نمی‌رفت. پس اکراه او مؤثّر واقع شده در این اراده‌ای که در نفس این بایع منقّح شده. منتها دو تا عامل موجب این شده است، همین اراده‌ی این بیع. دو تا عامل باعث نمی‌شود که مکره علیه نباشد. به قول ایشان ضمّ اضطرار با اکراه است.

پس بنابراین این مثل موارد دیگر است که دو تا داعی، دو تا عامل باعث می‌شود که کسی یک تصمیمی می‌گیرد یک اراده‌ای می‌کند. این‌جا این دو تا را که با هم می‌فروشد اکراه مکره و آن که می‌خواهد بالاخره آن ناهمواری و ناملایمی‌ای که برای او پیش می‌آید خفیف‌تر بشود دو تا را با هم می‌فروشد. و چون به شرط لا نبوده آن اکراه مکره که فقط

این را بفروش، بلکه لابشرط بوده و لا بشرط مجتمع مع الف شرط، ما در این جا نمی‌توانیم بگوییم که این که از او سر زده اصلاً مصداق مکره علیه نیست. این به حساب یکی از این دو تا خب مصداق مکره علیه است. این هم انکار این که ما بگوییم این مصداق مکره علیه نیست. اگر به شرط لا گفته بود درست بود، وقتی به شرط لا نگفته، نمی‌توانیم بگوییم یکی از این دو تا مکره علیه نیست. فلذاست اگر این چنین باشد که ما بگوییم این اصلاً مکره علیه نیست چرا مکره دست برمی‌دارد؟ خب همین که دست برمی‌دارد چون می‌بیند آن غرضش حاصل شده، آن فعلی را که او اکراه بر آن می‌کرده محقق شده. این کأن انکار بدیهه است که کسی بگوید محقق نشده.

پس یکی از این‌ها لا محاله باید گفت مصداق مکره علیه است، یکی غیر معین.

س: این که فرمودید برای تخفیف ... ضمیمه می‌کند در همه‌ی موارد بالوجدان این طوری نیست بله اگر مثلاً دو لنگه‌ی درب باشد یا یک لنگه از کفش باشد یا مثلاً دو تا عیدی باشند که به هم دیگر علقه دارند، بله این برای تخفیف هست. اما در همه‌ی موارد این چنین نیست بنابراین این جا دلیل اخص از مدعا نمی‌شود.

ج: نه ببینید آن جاها که اسباب آن متفاوت است. آن جاها که خب روشن است اما چرا آمده هر دو را می‌فروشید؟ با این که به هم ربطی هم ندارد. یعنی مثل عبدینی که علقه به هم دارند نیست. یا مثل لنگه‌ی درب نیست. اما این که الان در این فرصت می‌آید آن را هم ضمیمه می‌کند و با هم می‌فروشد، این لابد منشأ آن همین است که از این که آن یکی از این‌ها را تنها بفروشد برای او سنگین است حالا به هر وجهی.

س: اصلاً کارش خرید و فروش است یک مشتری پیدا شده می‌بیند دو تا را با هم دیگر خوب می‌خرند.

ج: نه اگر این جوری باشد که با هم خوب می‌خرند، ببینید یعنی آن همان می‌شود که قبلاً می‌گفتیم مرحوم استاد آقای حائری هم می‌فرمود، که اصلاً فرصت را مغتنم می‌شمارد و الان دیگر بر اساس اکراه نیست. بر اساس این هست که واقعاً اراده‌ی جزمیه دارد و این فرصت خوبی برایش پیدا شده دارد می‌فروشد البته من این را قبول دارم این به عنوان یک توضیحی خواستم عرض بکنم که حالا... ایشان هم در این جا نفرموده، در این بحث ما. حالا می‌گوییم کجا ایشان گفته آقای اصفهانی. و الا نه ممکن است این که آن را ضمیمه می‌کند نه از باب کراهت در انفراد باشد بلکه از باب این که دلش می‌خواسته که آن را بفروشد. خب حالا دیگر می‌گوید با یک معامله می‌فروشیم حالا برای چه بیاییم جدا بکنیم؟ انفراد این جور نیست که انفراد هم کراهت برای آن داشته باشد. حالا ایشان این طور فرمودند در آن دلیل ... بعداً برای این که تکرار نشود سر جای خودش عرض می‌کنیم.

بنابراین این که مقدمه‌ی اولایی که در کلام شیخ اعظم اخذ شده و بزرگانی که این ماء، این بیع هر دو، این چون خلاف مکره علیه هست پس این مکره علیه نیست. فلذا اراده‌ی به این هم ناشی از اکراه نمی‌شود، این‌ها هم تصدیقش مشکل است برای انسان. برای این که بالضروره می‌دانیم این اراده‌ای که در نفس این پیدا شده که این را بفروشد این مسلّم دو تا عامل در آن تأثیر کرده؛ هم اکراه آن و هم آن جهتی که تصمیم گرفته آن یکی دیگر را هم بفروشد. این دو تا تأثیر کرده که... اصلاً این جور نیست که تأثیر نکرده باشد. و این که بگوییم در این جا بالمرة مکره علیه وجود پیدا نکرده این یک چیز دیگری است. این هم قابل تصدیق نیست. اگر بشرط لا بود بله، و چون فرض ما لا بشرط است در فرض لا

بشرط هم می‌گوییم نه، و الشاهد علیه چه هست؟ این است که مکره دست برمی‌دارد دیگر، می‌گوید ما آن چیزی که هدف‌مان بود به آن رسیدیم و لا بشرط یجتمع مع الف شرط یعنی همین دیگر.

بنابراین این استدلال که در کلام محقق نائینی هم آمده و در کلام محقق شیخ انصاری قدس سرهما هم آمده، این تصدیق محل اشکال است که همین اشکال زیربنای بعضی از وجوهی که بعداً هم گفته می‌شود همین در حقیقت زیربنای آن وجوه است.

خب الی هنا وجه اول که صحت هر دو بیع باشد بیاناتش گفته شد و نتیجه این شد که نتوانستیم تصدیق بکنیم صحت هر دو را، چون همه‌ی این بیانات محل مناقشه بود.

وجه دوم این است که بگوییم هر دو باطل است. این وجه را إختاره المحقق الاصفهانی قدس سره، بنابر آن‌چه که از ظاهر عبارت ایشان فهمیده می‌شود. شیخ برای اثبات بطلان هر دو هم که عرض کردم هم محقق اصفهانی از ظاهر کلام‌شان از آن استفاده می‌شود هم شیخنا الاستاد قدس سره، در منهاج الصالحین‌شان، در ارشاد الطالب‌شان، منهاج الصالحین را مراجعه نکردم اخیراً، ولی در ارشاد الطالب قائل هستند به بطلان هر دو.

استدلالی که شیخ برای این بطلان ذکر فرموده این است که یکی از این دو تا مکروه علیه است. حالا که یکی از این دو تا مکروه علیه است بخواهیم بگوییم این صحیح است دون آن، و این صحیح است و این مکروه علیه نیست پس این صحیح است دون آن، این ترجیح بلا مرجح است. بخواهیم بگوییم آن صحیح است و آن مکروه علیه نیست دون آن، این هم ترجیح بلا مرجح است. پس چون لا مرجح که بگوییم این صحیح است یا آن صحیح است پس بنابراین نمی‌توانیم قائل به صحت هر کدام بشویم و هذا معناه البطلان.

این بیان شیخ اعظم قدس سره یک نواقصی دارد چون ممکن است که کسی یک مرجحاتی بیاورد در کار. مرحوم محقق اصفهانی شیّده و أوضحه و اکمله، این بیان شیخ را در حقیقت تشدید فرمودند و تکمیل فرمودند. بیان ایشان این است که در صفحه‌ی 54 جلد دوم، ایشان اقسام صوری که در مقام، یعنی در جایی که ای کاش توی متون فقهی ما هم همین جور دسته‌بندی می‌کردند. چون جامع مسائل این‌جا این است که اگر آن کاری را که مکروه انجام می‌دهد، عین آن کاری که مکروه خواسته نباشد. این صوری دارد. إِمَّا بالزيادة و إِمَّا بالنقيضة و إِمَّا بالكيفية، این‌ها صوری دارد. تحت این عنوان. که آقای اصفهانی هم تحت این عنوان، آقای خوئی هم تحت این عنوان توی مصباح الفقاهه و توی بحث‌شان این تقسیم‌بندی را دارند. نه این‌که دو سه تا مسئله‌ی همین‌طور ذکر می‌شد، می‌شد این را یک عنوان جامعی داد و اقسام آن را ذکر کرد. خب برای مقلّدين و برای مردم هم خب ... چه صوری است و چه این، همه‌ی صور را تحت این استقصاء می‌شد کرد.

«و أمّا الرابعه» که همین صورت ما هست، حالا از این انقسامات. «و هو محلّ الكلام و مورد النقض و الایرام فإنّ المفروض کراهة البيع منفرداً و منضمّاً» این بیع را چه منفرد باشد و چه منضمّ باشد اصل البيع را این آقا کراهت دارد «فهو یکره اصل البيع و یکره الانفراد أيضاً فبیع أحد العبدین مکروه له للمکره من وجهین» هم از اصل بیع، هم این‌که یکی را می‌خواهد بفروشد. «فإذا باعهما تدریجاً فالاول باطل و الثانی صحیح» که قبلاً بحث کردیم «إذ لا حامل علی الاول الا الاکراه دون الثانی فإنّ الحامل له علیه» این‌که دومی را می‌آید می‌فروشد چه چیزی وادار می‌کند او را که دومی را بفروشد؟ «تخفيف الکراهة بیع

الثانی» می‌خواهد آن کراهت و ناملامی و دشواری‌ای که دارد بر او تحمیل می‌شود از آن بکاهد، که خب حالا اصل آن را که ما ناچار هستیم. اما دیگر افراد آن که دست خودمان هست می‌توانیم از افراد دریاوریم، آن عبد را هم بفروشیم. «فیکون من بیع المضطر» قهراً بیع مضطر است یعنی برای این‌که یک ناراحتی را از بین ببرد خودش، مثل این‌که بیماری‌اش را می‌خواهد درمان بکند می‌رود می‌فروشد، این‌جا هم برای این‌که از آن افراد دریابد می‌رود این دومی را می‌فروشد، با آن ضمیمه می‌کند و با هم می‌فروشد.

خب «و اما إذا باعهما دفعةً فنسبة الإكراه والاضطرار الى كلٍّ منهما على السواء» این که ضمّ می‌کند بگوئیم این مکروه و مضطر است یا این مکروه و مضطر است؟ علی السواء هست. «لأنَّ المفروض أنَّ بيع كلٍّ واحد في نفسه مكروه له طبعاً و ممّا ألزم به المكروه على البذل» هر کدام این‌جوری هست، «كما أنَّ بيع كلٍّ واحد بلحاظ الإكراه على بيع الآخر ممّا لابدّ منه» کما این‌که هر کدام به لحاظ دیگری را فروخته، لابدّ منه، چون می‌خواهد افراد نداشته باشد لابدّ منه هست که این هم بیاید بفروشد تا از آن افراد بیرون بیاید که نمی‌پسندد. «كما أنَّ بيع كلٍّ واحد بلحاظ الإكراه على بيع الآخر ممّا لابدّ منه لما مرّ من كراهة بيع المنفرد زيادةً على اصل بيعه» علاوه بر اصل بیع افراد هم برای او ناگوار بود «فيختار بيع الآخر لتخفيف المكروه عن نفسه» این‌جا.

پس به دو داعی، دو انگیزه باعث می‌شود که اراده می‌کند بیع این‌ها را. یکی آن که مکروه دارد او را الزام می‌کند، می‌گوید یکی را باید بفروشی. یکی هم این‌که می‌خواهد تخفیف المكروه بدهد، و آن با بیع دیگر، ضمّ بیع دیگری درست می‌شود. «و حیث إنّ نسبة المانع و المقتضى للصحة الى كليهما على حدّ سواء» مانع اکراه است و اضطرار است. مقتضی صحت چیست؟ این‌که بیع است. و «أحلّ الله البيع» این مقتضی صحت است. احل الله البيع نسبت به این دو تا علی السواء هست. آن مانع هم که «رُفِعَ ما استكروهوا عليه» باشد نسبت به این علی السواء هست. «فلا يُمكن الحكم بصحة احدهما معيّنًا» چون نسبت‌های آن... مانع هم نسبت آن مساوی هست دیگر. «لأنّه تخصيص بلا مخصص»، می‌خواهیم این را بخصوص بگوئیم صحیح است. این تخصیص بلا مخصص است. «و لا الحكم بصحة احدهما المرّد و بلاعنوان لأنّه غیر معقود» بگوئیم یکی از این دو تا، اما کدام؟ این است؟ نه. این است؟ نه. یکی از این دو تا که عنوان است این هم وجود ندارد چنین چیزی. احدهمای مردد، وجود ندارد تا شما بگویید که آن صحیح است. «لاستحالة الملك المرّد» انسان نمی‌تواند مالک بشود، نه مالک این، نه مالک آن، مالک مردد. یک امر مردد. پس خصوص این نمی‌شود گفت، خصوص این نمی‌شود گفت، یکی مردد هم نمی‌شود گفت، «و لا الحكم بصحة الجميع» نمی‌شود گفت که همه هم درست است. که این بیان می‌شود خودش اشکالی بر آن وجه اول.

«و لا الحكم بصحة الجميع لفرض وجود الإكراه المانع عن صحة احدهما على البذل» چون فرض این است که اکراه این‌جا وجود دارد. و این اکراه مانع می‌شود از این که یکی از این دو تا درست باشد. خب شما این‌جا ممکن است بگویید آقا با قرعه تعیین می‌کنیم کدام درست است. این کاستی کلام شیخ بود که این تکمیل می‌شود. «و لا مجال للتعيين بالقرعه» چرا؟ «لأنّها فيما كان له تعيّن واقعی مجهول و لا تعيّن لواقع المكروه عليه أو المضطر اليه» چون قرعه مال جایی است که یک واقع مسلمی وجود دارد ما اطلاعی از آن نداریم، مثلاً مالی است نمی‌دانیم که مال زید است یا مال عمرو است فرض کنید. خب این در واقع یا مال این است یا مال آن هست. ما خبر نداریم. این‌جا با قرعه مثلاً معین می‌کنیم. اما در ما نحن فيه این واقع معین ندارد دیگر. ثبوتاً. چون گفتیم که علی السواء

هست. پس واقع معین ندارد. این جا هم قرعه خب «و لا نغنی بالفساد الا عدم امکان الحكم بصحة البيع بوجه» این که می گویم هر دو فاسد است و باطل است مقصود همین است که نمی توانیم بگویم این صحیح است آثار بر آن بار نکنیم، نمی توانیم بگویم آن صحیح است آثار بر آن بار نکنیم. مقصود ما از فساد همین است. و این هم الان نه به این می توانیم بگویم نه به آن می توانیم بگویم. مقصود ما از فساد همین است.

«و لا نغنی بالفساد الا عدم امکان الحكم بصحة البيع» نه این را می توانیم بگویم صحیح است نه آن را. نه این که حکم به صحت نمی توانیم بکنیم نه برای این، نه برای این، نه این که می خواهیم بگویم حتماً فاسد است. ما نمی توانیم حکم به صحت بکنیم. بخاطر همین استدلالی که گفتیم. حالا «فلا مجال للقلب بعدم امکان الحكم بفساد الجميع» این جا در حاشیه گفتند هکذا فی الاصل و الصحيح القول»، نه همین قلب درست است. چون مرحوم ایروانی به شیخ اشکال کرده که شما فرمودید که نه می توانیم بگویم این صحیح است نه می توانیم بگویم آن صحیح است پس بنابراین این جوری وجه را بیان کردید. ایروانی آن جا اشکال فرموده، فرموده ما قلب می کنیم وجه شما درست نیست. نه می توانیم بگویم این فاسد است نه می توانیم بگویم آن فاسد است. پس باید بگویم هر دو صحیح است. این قلب است یعنی همان یعنی کلام شما را قلب می کنیم. شما آمدی روی صحت دست گذاشتید گفتیم نه می توانیم بگویم این صحیح است نه می توانیم بگویم این صحیح است. ما از طرف می گویم. می گویم می دانیم یکی از این ها فاسد است. آن که اکراهی هست، حالا کدام فاسد است؟ نه می توانیم بگویم این فاسد است و نه می توانیم بگویم آن فاسد است. آقای اصفهانی می فرمایند که درست است این مطلب، ولی این قلب درست نیست در مقابل استدلال ما. چون ما آن را که به آن نیاز داریم چه هست؟ برای نقل این متاع به آن مشتری و ثمن به این بایع؟ صحت. این که نمی توانیم بگویم این فاسد است و نه می توانیم بگویم آن فاسد است ما به فساد کاری نداریم، ما برای نقل به صحت نیاز داریم.

«فلا مجال للقلب» یعنی استدلال ما را قلب بکنی، معکوس بکنی به خودمان خواهیم برگردانی، ما در صحت گفتیم شما در فساد بخواهی بگویی. «بعدم امکان الحكم بفساد الجميع أو بفساد احدهما المردد» همه را که نمی توانی بگویی فاسد است چون مسلم یکی مکره علیه نیست. مردد هم که نمی توانی بگویی. چرا فلا مجال للقلب؟ «لأن الخروج عن الملك يحتاج الى سبب صحیح» خروج از ملک سبب صحیح می خواهد، چه متاع از جیب این آقا به مشتری و چه ثمن از جیب مشتری به این آقا. «يحتاج الى سبب صحیح دون بقاءه على حاله» دون بقاء ملک هر کدام در ملک خودشان، آن که دیگر سبب نمی خواهد که الان. که شما بگوید که نه می توانیم بگویم این فاسد است نه می توانیم بگویم آن فاسد است. آن را که نیاز داریم این است که بگویم صحیح است تا این که این نقل و انتقال حاصل شده باشد. این فرمایش شیخ و تشیید و تکمیلی که محقق اصفهانی قدس سره از این بیان فرموده اند.

س: در مورد قاعدهی قرعه برخی گفتند اعم است لکل امرٍ مشکل است اعم از این که واقعی معینی داشته باشد یا نداشته باشد.

ج: بله حالا فعلاً بیان این ها را ...

این جا مرحوم امام قدس سره تفصیلاً متعرض ... یعنی مطلبی دارند که تفصیلاً خواستند حل کنند این شبهه را که در این جا هست. هم بلحاظ مسئلهی تصویر این که ما می توانیم

این جا بگوییم، چون تصویر این بود که ما نمی‌توانیم بگوییم. دو راه برای تصویر ذکر کردند، مسئله‌ی قرعه را هم به همان‌جوری که ایشان گفتند حل کردند. مرحوم آقای خوئی هم قدس سره مسئله‌ی قرعه را از راه دیگری جایگزین قرعه کردند و خواستند بگویند و با توجه به کلام آقای خوئی، کلام آقای اصفهانی هم ناقص می‌شود. یعنی شما فقط قرعه را در میان آوردید و اشکال کردید، نه ما یک راه دیگری هم داریم. ان شاءالله در جلسه‌ی بعد فرمایش امام و فرمایش محقق خوئی را متعرض می‌شویم.

و صلی الله علی محمد و آله.